



«من در کانون پاکیزه‌ای چشم به هستی گشودم که باورهای ملّی و ریشه‌های ستبر آزادی‌خواهی داشت. بی‌نیازی و شکیبایی و عشق به ایران روشن‌ترین ویژگی مادرم، که سایه‌ی گرمی‌اش پردوام باد، و درستی و آزادی‌خواهی و مهربانی نشانه‌های آشکار پدر بود. در فضائی چنین سرشار از موافقت و دمسازی و تنیده‌ای از مهر، شور هستی به گونه‌ی جریانی دائمی بر زندگی من ارزانی گردید و یک منش آزادی‌گزینش در من سربرآورد. خانه‌ی ما جزیره‌ی امنی بود که کمی و کاستی را مهربانی و هم‌نوایی جبران می‌کرد و بی‌نیازی را در ما می‌آفرید. عصیان و اعتراض نیز ریشه در خانواده‌ام دارد. دوازده‌ساله بودم که با آرمان یگانگی‌جویانه‌ی ایرانیان آشنا گردیدم و به جنبش پان‌ایران‌یسم پیوستم. همین زمان، به دنبال شعارنویسی بازداشت شدم. دیرنگام، با پادرمیانی افراد بانفوذ خانواده، به خانه بازگشتم. در برابر تصمیم‌گیری خویشان نزدیک، که به پدر و مادرم فشار می‌آوردند و مرا از ادامه‌ی مبارزه باز می‌داشتند، ایستادگی کردم و سرانجام بر دلهره‌ها چیره شدم و پیمان بزرگی را، که تا هم‌امروز به جان پاس داشته‌ام، با خویش نهادم.»*

*برگرفته از یک متن دست‌نوشته از پروانه فروهر که در ادامه آمده است.

این نوشتار تاریخ ندارد اما به احتمال مربوط به سال ۱۳۷۷ است. متن کامل این نوشتار، که شامل پاسخ‌هایی به پرسش‌های یک فرد ناشناس است، در «دوران چهارم» آورده شده است.

برای آنکه در این راه با هم باشیم...
من در این راه با هم باشیم...
در این راه با هم باشیم...
در این راه با هم باشیم...

در فضایی عین سر را از موافقت و سازسی و تنیده آن از مهر و شوقی
بلندی جویانی دانند و زندگی من از زانی گردید و کف من در این راه بود
مانند ما خیره شده بود که گماندگاری را همراهی و همدرای جبران می کرد و می یاری
از این راه بود. عجبان و اندام نیز در این راه دارد.

دوازده سال بودم که با گریه و فغانی خودمان را از این راه گرفتار
عین این راه بودم. همین زمان در میان سفارتنی با زانو کشیدم.
کب در هیتم که با در میانی افراد ما بقدر خانه در راه به خانه باز شدیم (در راه)
قوتی از نوزاد که می بردم با فغانی آوردم و مرا از ادا می مبارزه باز شدیم
~~این راه بودم~~ و سرایانم بر دیده که صبره ران و میان نری را که تمام است

این راه با هم داریم. با خوشی گناهانم